

Examining the meaning conveyed to the audience in realizing the concept of absence

Abolghasem Alidoust: Professor of higher levels at Qom Seminary, Professor at the Research Center for Islamic Culture and Thought, and member of the Islamic Jurisprudence and Law Association at Qom Seminary. (ab.alidoust@gmail.com).

Mohammad Jafari: Graduated from the fourth level of Qom Seminary and a master's degree from the University of Tehran. (jafari_m1990@yahoo.com)

Abstract

The format and content transmitted to the audience, if certain conditions are met, will result in the realization of the issue of backbiting. The main and first condition is that this content is transmitted to the audience in the form of backbiting; because only backbiting requires the reduction and aversion of the dignity and customs of the absent person. Backbiting is divided into two branches: backbiting and saying ordinary things in negative and defamatory words. In backbiting, the criterion is custom and religious law, not the person. The presence or absence of a fault, and whether the fault is hidden or apparent, have no effect on the realization of the concept of backbiting, because all of these cases are instances of backbiting, which is sufficient to realize backbiting. Expressing past and future faults, if it directly points out a fault to the absent person, constitutes the concept of ghaybah, and speaking ill of the absent person's associates also constitutes ghaybah when it is returned to her. Examining numerous customary examples, along with paying attention to the sources of the Sharia ruling, is the main method of achieving the elements that substantiate the concept of ghaybat in terms of the format and content transmitted to the audience. One of the implicit goals of examining this issue is the importance of paying attention to custom in the conceptualization of jurisprudential issues.

Keywords: Absent, absentee, necessity of reduction, conceptualization.

Received: 2024/05/19 ; **Revised:** 2024/06/19 ; **Accepted:** 2024/6/21; **Published online:** 2024/06/30

Article type: Research Article

Publisher: Qom Islamic Azad University

© the authors



بررسی معنای منتقل شده به مخاطب در تحقق مفهوم غیبت

ابوالقاسم علیدوست: استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه علمیه قم. (ab.alidoust@gmail.com).

محمد جعفری: دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و کارشناسی ارشد دانشگاه تهران. (jafari_m1990@yahoo.com)

چکیده:

قالب و محتوای انتقالی به مخاطب در صورت داشتن شرایطی، موجب تحقق موضوع غیبت می‌شود. شرط اصلی و اولی این است که این محتوا در قالب بدگویی به مخاطب منقل شود؛ چرا که تنها بدگویی است که اقتضای تنقیص و کراهت شأنی و عرفی فرد غایب را دارد. بدگویی به دو شاخه عیب گویی و گفتن مطالب عادی با الفاظ منفی و مشعر به ذم، تقسیم می‌شود. در عیب گویی، معیار، عرف و شرع است نه شخص. موجود بودن یا نبودن عیب و مستور بودن یا ظاهر بودن عیب در تحقق مفهوم غیبت تاثیر ندارد؛ چرا که همه این موارد مصداق بدگویی است که در تحقق غیبت کافی است. بیان عیب گذشته و آینده در صورتی که عیبی را فی الحال متوجه فرد غایب کند، محقق مفهوم غیبت است و عیب گویی از منتسبان فرد غایب نیز زمانی که به او برگردد موجب تحقق غیبت می‌شود. بررسی مصادیق متعدد عرفی در کنار توجه به مصادر حکم شرعی روش اصلی دستیابی به عناصر محقق کننده مفهوم غیبت در زمینه قالب و محتوای انتقالی به مخاطب است. یکی از اهداف ضمنی بررسی این موضوع، اهمیت توجه به عرف در مفهوم شناسی موضوعات فقهی است.

واژگان کلیدی: غیبت کننده، غیبت شونده، اقتضای تنقیص، مفهوم شناسی.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم © نویسندگان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۳۰

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۳/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱

تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۴/۱۰

مقدمه

هر قضیه شرعی مشتمل بر نهاد و گزاره و یا به تعبیر دیگر، موضوع و حکم است و به تبع آن عملیات استنباط نیز مشتمل بر مفهوم‌شناسی موضوع و حکم‌شناسی است. اتخاذ روش صحیح و کارآمد در فرآیند مفهوم‌شناسی دو ثمره مبارک دارد: نخست اینکه فقیه با اشراف بر ابعاد و زوایای موضوع، در حکم‌شناسی به فتوای صائب نزدیک خواهد شد و دوم اینکه مجتهد و مکلف، با توجه به عناصر کشف‌شده در فرآیند صحیح مفهوم‌شناسی موضوع، قدرت بر شناخت مصادیق آن را پیدا خواهند کرد. از سوی دیگر، در صورت بی‌توجهی به فرآیند صحیح مفهوم‌شناسی، مجتهد بر کشف حکم موضوعی که بر آن اشراف ندارد، موفق نخواهد بود و دست مکلف در شناخت مصادیق موضوع، از معیار و سنجه کارآمد خالی است و پرسش‌های بی‌پاسخی پیرامون موضوع باقی خواهند ماند.

موضوع غیبت یک موضوع مبتلی به و پردامنه است و از آنجایی که از واژگان متخذ در ادله می‌باشد، واکاوی آن نتایج ارزنده‌ای را در پی دارد. ممکن است در بدو امر، برای مفهوم‌شناسی غیبت به عنوان موضوعی پر تکرار در افواه و نوشته‌ها، ضرورتی تصور نشود؛ اما با تحلیل مفهومی این موضوع، اهمیت مفهوم‌شناسی واژگان به ظاهر ساده و پر تکرار، روشن می‌گردد.

با توجه به دامنه گسترده موضوع غیبت، مدیریت احصاء عناصر مفهومی آن امری لازم است؛ بنابراین، تمام مولفه‌های مفهومی آن ذیل چهار رکن جای می‌گیرد که این ارکان عبارت‌اند از: غیبت‌کننده، مخاطب غیبت، غیبت‌شونده و معنای انتقالی به مخاطب.

آنچه در این مجال به آن پرداخته خواهد شد، بررسی جوانب معنای انتقالی در تحقق مفهوم غیبت با تکیه بر شیوه عناصرشماری است؛ شیوه‌ای که تنها راه صحیح مفهوم‌شناسی بوده و نتایج نیکوی سیطره بر موضوع را به ارمغان می‌آورد و فقیه را از پیامدهای نامطلوب مفهوم‌شناسی ناقص، نافرجام و ناکارآمد به دور می‌دارد.

۱. بررسی خاستگاه عناصر مفهوم غیبت

۱.۱. کلام اهل لغت

- فیومی: «اغْتَابَهُ اغْتِيَابًا إِذَا ذَكَرَهُ بِمَا يَكْرَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ هُوَ حَقٌّ ... فَإِنْ كَانَ بَاطِلًا فَهُوَ الْغِيْبَةُ فِي بَهْتٍ غَيْبَتٌ كَرْدٌ دِيْغَرِي رَا غَيْبَتِ كَرْدَنِي، زمانی است که ذکر از او شود به عیوبی که او مبعوض می‌دارد، در حالی که آن عیب، حقیقت است ... اگر آن عیب در غیبت‌شونده نباشد غیبتی است که بهتان است».
- فیروزآبادی: «و غَابَهُ: عَابَهُ، وَ ذَكَرَهُ بِمَا فِيهِ مِنَ السُّوءِ كَاغْتَابَهُ: غَيْبَتٌ أَوْ رَا كَرْدَ يَعْنِي عَيْبٌ أَوْ رَا كَفْتٌ وَ أَوْ رَا بَا بَدِي كَه دَر اَوْسْت يَاد كَرْد».
- فارابی: «إِغْتَابَهُ إِغْتِيَابًا، إِذَا وَقَعَ فِيهِ: ... وَ هُوَ أَنْ يَتَكَلَّمَ خَلْفَ إِنْسَانٍ مُسْتَوْرٍ بِمَا يُغْمُهُ لَوْ سَمِعَهُ: فَإِنْ كَانَ صِدْقًا سُمِّيَ غِيْبَةً وَ إِنْ كَانَ كَذِبًا سُمِّيَ بُهْتَانًا: غَيْبَتٌ زَمَانِيٌّ أَسْتَ كَه كَسِي دَر مُورِد دِيْغَرِي بَدْگُوِيِي كَنْد؛ ... وَ مَعْنَايِ آن اَيْنِ اسْت كَه پَشْت سِر اِنْسَانِ مُسْتَوْرِي صَحْبَتِي شُود كَه اِگَر بَشْنُود نَارَاحَت شُود. پَس اِگَر حَرْفِي كَه زَدَه رَاسْت بَاشَد غَيْبَتِ نَامِيْدَه مِي شُود وَ اِگَر دُرُوع بَاشَد بُهْتَانِ نَامِيْدَه مِي شُود».
- ابن‌أثير در نهايه: «وَ هُوَ أَنْ يَذْكُرَ الْإِنْسَانَ فِي غَيْبَتِهِ بِسُوءٍ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ، فَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ الْبَهْتُ وَ الْبُهْتَانُ: غَيْبَتٌ أَسْتَ كَه اِنْسَانِي رَا دَر غِيَابَش بَه بَدِي يَاد كَنْد، هَر چَنْد آن بَدِي دَر اَوْ بَاشَد وَ اِگَر اَوْ رَا بَا چِيْزِي كَه دَر اَوْ نِيْسْت يَاد كَنْد آن تَهْمَتِ اسْت».

۱. «المصباح المنير»، ج ۲، ص ۴۵۸

۲. «القاموس المحيط»، ج ۱، ص ۱۲۱

۳. «الصاحح»، ج ۱، ص ۱۹۶

۴. «النهايه في غريب الحديث والأثر»، ج ۳، ص ۳۹۹

۲. ۱. بررسی نصوص دینی

۱. ۲. ۱. قرآن کریم

تنها آیه‌ای که به صورت مستقیم و صریح به موضوع غیبت پرداخته آیه دوازدهم سوره مبارکه حجرات است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها دوری کنید، زیرا برخی گمان‌ها گناه است و [در کار دیگران] تجسس و کنجکاوی نکنید و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ [هرگز!] بلکه آن را ناپسند می‌دانید و از [نافرمانی] خدا پروا کنید. همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

با توجه به آنچه در آیه شریفه آمده، اعم از اینکه تشبیه و یا شرح باطن عمل غیبت باشد، در کنار سیاق آیه و دیگر قرائن موجود در عبارات قبل از موضوع غیبت، به برخی از مولفه‌های مفهومی غیبت می‌توان دست یافت.

۲. ۲. ۱. روایات

أ: ذیل آیه دوازدهم سوره مبارکه حجرات که در آن به مواردی از جمله غیبت اشاره شده، اهل تفسیر در شأن نزول آن به روایتی اشاره کرده‌اند که حاوی نکاتی در زمینه مفهوم‌شناسی غیبت است.

در این روایت که مرحوم طبرسی آن را در مجمع‌البیان نقل کرده، آمده که آیه «وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا»: غیبت یکدیگر نکنید» درباره دو تن از یاران پیامبر خدا(ص) نازل شد که از رفیق خود، یعنی سلمان، غیبت می‌کردند.

^۵. سوره حجرات: ۴۹، آیه ۱۲

آن دو، او را نزد پیامبر خدا(ص) فرستاده بودند تا برای آن‌ها غذایی بیاورد. پیامبر(ص) او را نزد اُسامه بن زید - که نگهبان بار و بُنه پیامبر خدا(ص) بود - فرستاد. اُسامه گفت: چیزی ندارم. سلمان، نزد آن دو صحابی برگشت. آن دو گفتند: اُسامه، بخل ورزیده و درباره سلمان گفتند: اگر او را نزد چاه سُمَیحه (چاهی پر آب در مدینه) هم فرستاده بودیم، آب آن خشک می‌شد. سپس آن دو رفتند تا تحقیق کنند که آیا اُسامه آنچه را که پیامبر خدا(ص) به او دستور داده بود به آن دو بدهد، داشته است [و نداده] یا نه. پیامبر خدا(ص) به آن دو فرمود: «ما لی أری خُضْرَةَ اللَّحْمِ فی أفواهکما؟» چه شده است که می‌بینم رنگ گوشت در دهانتان است؟! گفتند: ای پیامبر خدا! ما امروز گوشتی نخورده‌ایم. فرمود: «ظَلَلْتُمْ تَأْكُلُونَ لَحْمَ سَلْمَانَ وَأُسَامَةَ : اشتباه می‌کنید. شما گوشت سلمان و اُسامه را خورده‌اید». سپس این آیه نازل شد.^۶

ب: محمد بن الحسن فی (المجالس والاعخبار) باسناده الآتی عن أبی ذر، قال: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي... فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَالْغِيْبَةَ!... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْغِيْبَةُ؟ قَالَ: ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذَاكَ الَّذِي يُذَكِّرُ بِهِ؟ قَالَ: اَعْلَمْ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ! پیامبر (ص) به ابوذر فرمود: از غیبت کردن پرهیز... ابوذر گفت: ای رسول خدا غیبت چیست؟ فرمود: یاد کردن برادرت با آنچه مایه ناراحتی اوست [غیبت است]. ابوذر: ای پیامبر خدا، اگر چیزی که با آن، برادرم را یاد کردم در او باشد [باز هم غیبت است؟]. پیامبر فرمود: بدان اگر به چیزی که در او وجود دارد او را یاد کنی غیبت او را کرده‌ای و اگر به چیزی که در او نیست او را یاد کنی به او تهمت زده‌ای».

^۶. «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، ج ۹، ص ۲۲۵

^۷. «بحار الانوار»، ج ۷۷، باب ما أوصی به رسول الله (ص) الی أبی ذر، ص ۹۱

ج: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ مِثْلُ الْحَدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا. وَالْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ»^۸. عبد الرحمن بن سیابه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: غیبت آن است که درباره برادرت بگویی چیزی را که خدا بر او پوشانده است، و اما چیزی را که در وجود او آشکار و ظاهر است مثل تندخویی و شتابزدگی [گفتن آن] غیبت نیست، و بهتان آن است که درباره او چیزی بگویی که در او نیست».

روایات متعدد دیگری در زمینه تعریف غیبت از سوی حضرات معصومین سلام الله علیهم صادر شده اما به دلیل اینکه عناصر بیان شده در آن روایات بیش از عناصر موجود در روایات ذکر شده نیست، به همین میزان اکتفا می شود.

۳.۱. بررسی کلام فقها

۳.۱.۱. کلام فقها در تعریف غیبت

أ: شهید ثانی: «و آن، یادآوری انسانی غایب است، به چیزی که خوش ندارد آن چیز به او نسبت داده شود، به شرط آن که آن چیز عرفاً نقصان بوده و به قصد انتقاص و مذمت او باشد»^۹.

^۸. «کافی»، ج ۲، ص ۳۵۸

^۹. «كشف الریبه عن احکام الغیبه»، ص ۵

ب: شیخ بهائی: «غیبت تعریف شده است به تنبیه (توجه دادن) در حال عدم حضور انسان معین یا در حکم معین [مثلاً جمع خاصی باشد که شامل او هم بشود] به چیزی که کراهت دارد چنین نسبتی به او داده شود، [البته] از چیزهایی که در او حاصل است و عرفاً نقص شمرده می‌شود. [حال، این تنبیه] با بیان باشد یا اشاره یا کنایه، تعریض باشد یا تصریح»^{۱۰}

ج: نراقی اول: «غیبت ذکر دیگری است به چیزی که اگر به [سمع] او برسد ناراحت می‌شود»^{۱۱}

: علامه طباطبائی: «غیبت بنابر آنچه در مجمع‌البیان آمده، ذکر عیب [دیگری] پشت سر اوست به طوری که حکمت از این کار منع می‌کند»^{۱۲}

ه: مکارم شیرازی: «غیبت چنان که از اسمش پیداست، این است که: در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به اوست، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها»^{۱۳}

۴. ۱. بررسی استعمالات عرفی

ماحصل بررسی استعمالات عرفی در مورد تعریف غیبت را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: «بدگویی کردن پشت سر دیگری»

^{۱۰}. «الاریعون حدیثاً»، ج ۱، ص ۳۷۸

^{۱۱}. «جامع السعادات»، ج ۲، ص ۳۰۴

^{۱۲}. «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۸، ص ۳۲۳

^{۱۳}. «تفسیر نمونه»، ج ۲۲، ص ۲۰۱

۲. عناصر معنای انتقالی در غیبت

۲.۱. بدگویی و اقتضای تنقیص

اولین نکته در باب معنای منتقل شده در غیبت، این است که قالب انتقال معنا، اقتضای تنقیص غیبت شونده را داشته باشد؛ به عبارت دیگر، اگر گوینده، معنا را در قالب کلام - به عنوان شایع ترین ابزار انتقال معنا - به مخاطب انتقال می دهد، کلام مذکور، مصداق بدگویی باشد؛ چرا که صرفاً، بدگویی اقتضای انتقاص غیبت شونده را دارد.

بنابراین سخنی که اقتضای تنقیص فرد غایب را نداشته باشد، مانند ذکر مطالب خنثی به صورت عادی و یا در قالب تحسین، نمی تواند زمینه ساز تحقق مفهوم غیبت باشد. توجه به آیه دوازدهم سوره مبارکه حجرات^{۱۴} به عنوان بهترین سند مفهوم شناسی غیبت نیز گواه بر این مطلب است که آن تصویر باطنی دهشتناک و مشمئزکننده، با بیان مطالب عادی و یا ذکر محاسن که در پی آن تنقیص، هتک حرمت و تخریب شخصیت فرد غائب و ناراحت شدن او رخ نمی دهد، تناسب ندارد.

در کنار فهم عنصر اقتضای تنقیص از آیه شریفه^{۱۵} اطلاق برخی روایات نیز گواه بر این مطلب است؛ مانند روایت پیامبر گرامی اسلام (ص) در تعریف غیبت که فرمود: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»^{۱۶}. اینجا می توان گفت پیامبر (ص) با بیان اکراه به عنوان لازم لاینفک تنقیص، به قالب عام بدگویی در انتقال معنا برای تحقق مفهوم غیبت اشاره فرموده اند؛ در نتیجه کلامی که اقتضای تنقیص و به تبع آن اکراه را نداشته باشد، - یعنی کلام عادی و ذکر محاسن

^{۱۴}. «يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» سوره مبارکه حجرات: ۴۹، آیه ۱۲

^{۱۵}. خوردن از گوشت بدن میت، سبب نقص او شده و این مسئله مشعر به عنصر تنقیص فرد غایب است.

^{۱۶}. «بحار الانوار»، ج ۷۷، باب ما أوصى به رسول الله (ص) الى أبي ذر، ص ۹۱

- نمی‌تواند مفهوم غیبت را تحقق ببخشد؛ البته در عنصر اکراه بیان خواهد شد که مراد از اکراه، اکراه شانی^{۱۷} و نوعی^{۱۸} است و اکراه شخصی را نمی‌توان در این مسئله، معیار قرار داد.

در کنار استفاده از نصوص شرعی، از نظر قواعد عقلایی حاکم در محاوره و ارتباط بین افراد نیز این عنصر فهمیده می‌شود.

توضیح آنکه عناصر بیان‌شده در مفهوم‌شناسی یک موضوع فقهی به منزله معیاری برای حکم‌شناسی صحیح مجتهد و مصداق‌شناسی دقیق مکلف است و مفهوم‌شناسی مشروط و معلق چنین کارکردی ندارد.

در عنصر مورد بحث اگر گفته شود که مطلب بیان‌شده در غیاب دیگری فقط در صورتی که مصداق بدگویی باشد، مفهوم غیبت محقق می‌شود، این عنصر، یک میزان و معیار است؛ اما اگر قرار شد مطلب عادی و یا حتی ذکر محاسن را هم در برگیرد، این عنصر قابلیت میزان و ملاک واقع شدن برای مصداق‌شناسی را از دست می‌دهد؛ چرا که مکلف نمی‌تواند تشخیص دهد کدام قالب انتقال معنا، اقتضای تنقیص را داشته و مایه تحقق مفهوم غیبت است و کدام یک چنین نقشی را ایفا نمی‌کند؛ فهم عرفی نیز مانع از چنین برداشتی است که ذکر مطالب عادی و محاسن نیز موجب تحقق مفهوم غیبت شود.

نکته حائز اهمیت در این بخش، توجه به نسبت بدگویی با عیب‌گویی است. در ادبیات فقهی حاکم در باب غیبت و حتی کلام اهل لغت در تعریف غیبت، به جای ذکر عنصر بدگویی، بیشتر تکیه بر عیب‌گویی است؛ این در حالی

^{۱۷}. اکراه شانی، مقابل اکراه فعلی بوده و در جایی است که یک چیز شأنیت ناراحت شدن را داشته باشد هر چند هنوز به دلیل مانعی به فعلیت نرسیده باشد.

^{۱۸}. اکراه نوعی یعنی، مطلب بیان شده در غیاب فرد غایب به نحوی است که نوع مردم اگر جای او باشند ناراحت می‌شوند.

است که نسبت بین این دو عنوان، عموم و خصوص مطلق است و هر عیب‌گویی، مصداق بدگویی است، اما برخی از مصادیق بدگویی، لزوماً توأم با ذکر عیب نیست.

برخی فقها به این نکته توجه داشته و در تحقق مفهوم غیبت، معیار قالب انتقال معنا را، اعم از عیب‌گویی معرفی کرده‌اند. به عنوان مثال شیخ انصاری با تصریح به این نکته^{۱۹} به جای تعبیر «بیان عیب» از تعبیر «نقص» استفاده می‌کند؛^{۲۰} به این معنی که ایشان، لازم بدگویی را بیان کرده و از تعبیر عیب‌گویی که اخص از آن است و معیار قرار دادن آن، موجب خروج نادرست برخی مصادیق از مفهوم غیبت می‌شود، پرهیز می‌کند.

مثلاً اگر غیبت‌کننده از الفاظ مشعر به ذم و استهزاء نسبت به غیبت‌شونده استفاده کند، در عین اینکه عیبی از غیبت‌شونده را مطرح نکرده، اما کلام او مصداق بدگویی نسبت به اوست و در تحقق مفهوم غیبت کفایت می‌کند. به این سه مثال توجه کنید:

- زید قد بلند است: انتقال معنی در قالب عبارت خثی.
- زید رشید است: انتقال معنی در قالب عبارت مشعر به مدح.
- زید دراز است / زید نردبان است: انتقال معنی در قالب عبارت مشعر به ذم و استهزاء.

با اینکه این سه مثال یک معنا را منتقل می‌کند، اما در جمله سوم استفاده از الفاظ مشعر به ذم و استهزاء، بدگویی را محقق می‌کند و وقتی بدگویی محقق شد، تنقیص محقق می‌شود و وقتی تنقیص محقق شد، عنصر اکراه شأنی

^{۱۹}. «کتاب المکاسب»، ج ۱، ص ۳۲۲: «أَنَّ الْغَيْبَةَ أَنْ يَذْكُرَ الْإِنْسَانُ بِكَلَامٍ يَسُوؤُهُ، إِمَّا بِإِظْهَارِ عَيْبِهِ الْمُسْتَوْرٍ وَ إِنْ لَمْ يَقْصِدْ انْتِقَاصَهُ، وَ إِمَّا بِانْتِقَاصِهِ بِعَيْبٍ غَيْرِ مُسْتَوْرٍ... أَوْ بِكَوْنِ الْكَلَامِ بِنَفْسِهِ مَنْقُصًا لَهُ، كَمَا إِذَا اتَّصَفَ الشَّخْصُ بِالْأَلْقَابِ الْمَشْعُرَةِ بِالذَّمِّ»

^{۲۰}. همان مدرک، ص ۳۲۵: «أَنَّ الشَّيْءَ الْمَقُولَ إِنْ لَمْ يَكُنْ نَقْصًا، فَلَا يَكُونُ ذِكْرُ الشَّخْصِ حِينَئِذٍ غَيْبَةً»

و نوعی که یک عنصر تبعی است، حاصل شده و مفهوم غیبت محقق می‌گردد؛ هر چند گوینده، عیب غیبت‌شونده را بیان نکرده ولی نفس این شیوه از سخن گفتن مصداق بدگویی است.

توهین، زخم زبان، استهزاء، استفاده از الفاظ مشعر به ذمّ فرد غایب و برخی دیگر از عناوین نامطلوب، می‌تواند مصداق بدگویی باشد اما مصداق عیب‌گویی نباشد و روشن‌ترین نشانه بدگویی بودن آن‌ها تلازم با هتک حرمت و اکراه فرد غایب است.

در میان اهل لغت نیز برخی به این مسئله توجه داشته و به جای «ذکر عیب» و یا در کنار آن از عبارت عام‌تر بدگویی استفاده کرده‌اند.^{۲۱}

این نکته ضرورت توجه به بار معنایی کلام را بیش از پیش روشن می‌سازد. تفاوت بار معنایی میان «کوتوله» و «قدکوتاه»، «قیچ» و «دارای مشکل بینایی»، «چلاق» و «داری اختلال حرکتی»، «دیوانه» و «مبتلا به سندروم داون»، و ... بر کسی که کمترین اشراف بر محاورات عرفی را داشته باشد، پوشیده نیست.

نکته دیگر اینکه غالب موارد بدگویی، بی‌واسطه یا باواسطه به عیب‌گویی برمی‌گردد؛ اعم از اینکه عیب موجود در شخص گفته شود و یا عیب ناموجود در او به وی نسبت داده شود و همین غلبه موجب شده که در ادبیات فقهی پیرامون این عنصر، بیشتر از تعبیر عیب‌گویی به جای بدگویی استفاده شود.

^{۲۱}. «و هو أن يذکر الإنسانَ فی غَیْبَتِهِ بسوءٍ»: «النهاية فی غریب الحديث والأثر»، ج ۳، ص ۳۹۹ و «إغتابه إغْتِیَاباً، إذا وقع فیهِ»: «الصحاح»، ج ۱،

تثبیت مطلب فوق، مسائلی را به دنبال خواهد داشت؛ از جمله اینکه اگر مبنا در تحقق مفهوم غیبت، صدق بدگویی شد، فارغ از اینکه عیبی بیان شود یا نشود، برخی عناصری که به تبع ضرورت بیان عیب‌گویی مطرح می‌شود، زوایای جدیدی پیدا خواهد کرد. به عنوان مثال یکی از مباحث تابع عنصر عیب، بحث تستّر و ظهور آن است.

اگر ثابت شود که صرفاً بیان عیب مستور، عامل تحقق مفهوم غیبت است در طرف دیگر که بیان عیب آشکار است نیز نمی‌توان به صورت مطلق، زمینه تحقق مفهوم غیبت را برچید؛ چرا که طبق توضیحات داده‌شده و بیان برخی مثال‌ها، اگر عیوب ظاهری و آشکار در قالب بدگویی و با استفاده از الفاظی با بار منفی بازگو شود، مفهوم غیبت محقق خواهد شد. مانند «چلاق بودن» برای عیب ظاهری «لنگ بودن»، «چهار چشم بودن» برای عیب آشکار «عینکی بودن» و نمونه‌های فراوانی از این قبیل که در محاورات عموم مردم رایج است. بنابراین بحث از مستوریت عیب و نقش آن در تحقق مفهوم غیبت زمانی معنا پیدا می‌کند که طرف دیگر آن یعنی بیان عیب آشکار در قالب تعبیری به دور از بدگویی باشد.

۲.۲. عیب

در این بخش، به پیروی از گفتمان غالب در این باب و ارتباط برخی مسائل پرحاشیه با موضوع عیب، نکات مرتبط با عیب‌گویی در چند شماره مطرح می‌شود.

۲.۲.۱. معیار عیب (عرفی، شخصی، شرعی)

سه معیار برای عیب متصور است: فعل یا صفتی است که یا عرف آن را عیب می‌داند و یا با توجه به گزاره‌های شرعی، عیب محسوب می‌شود و یا خود شخص، از آن فعل و صفت، تلقی عیب دارد. روشن است که گاهی یک فعل یا صفت هر سه معیار را دارد و گاهی دو معیار و گاهی تنها یک معیار را دارا می‌باشد. مثلاً نماز نخواندن دختر ده‌ساله معیار عیب شرعی را داراست، اما ممکن است در عرف و نزد شخص، عیب شمرده نشود. یا به عنوان مثال، کسی بدصدایی خود را هنگام آوازخوانی یک عیب تلقی کند که این صفت، در عرف و شرع عیب

نیست، بلکه یک معیار شخصی برای عیب‌پنداری یک صفت است. و یا ممکن فرستادن دختر به خانه شوهر بدون جهیزیه در عرف عیب باشد، اما در شرع و نزد شخص عیب نباشد. در هر صورت باید بررسی شود که در چه مواردی مفهوم غیبت با بیان عیب محقق می‌شود.

اگر بخواهیم از نقاط روشن بحث شروع کنیم تا به نقاط بحث‌برانگیز برسیم، باید گفت که معیار شخصی به تنهایی نمی‌تواند ملاک صحیحی برای صدق عیبی شود که بیان آن، محقق مفهوم غیبت است؛ دلیل آن نیز عدم امکان ضابطه‌مند ساختن این عنصر است که پیامد منفی آن بیان شد. اگر هر کس برای خود یک معیار شخصی برای تعریف عیب داشته باشد و در این معیار، شرع و عرف را دخیل نداند، مکلف نمی‌تواند در هیچ کدام از مصادیق تشخیص دهد که آیا این مطلب، مصداق عیب‌گویی شخص غایب است یا شخص غایب چنین پنداری ندارد و این مطلب مصداق عیب‌گویی او نیست. بنابراین عمده سخن در معیار عرفی و شرعی است.

برخی فقها^{۲۲} تنها معیار عرف را در تحقق بیان عیب در صدق مفهوم غیبت پذیرفته‌اند و برخی دیگر^{۲۳} در کنار معیار عرف، معیار شرع را نیز قلمداد کرده‌اند.

برای تصمیم‌گیری درباره این عنصر، باید صور منطقی آن بررسی شود:

- تلاقی عیب شرعی و عیب عرفی: دزدی، شراب‌خواری
- صدق عیب شرعی و عدم صدق عیب عرفی: روزه نگرفتن دختر ده ساله در ماه رمضان، فراتر رفتن مختصر حد پوشش وجه و کفین زن در برابر نامحرم.

^{۲۲}. «کشف الریبه»، ج ۱، ص ۵

^{۲۳}. «کتاب المکاسب»، ج ۱، ص ۳۲۵

- صدق عیب عرفی و عدم صدق عیب شرعی: نپوشیدن لباس نو در مراسم عروسی
با توجه به ضرورت ضابطه‌مند کردن هر عنصر، به نظر می‌رسد - فارغ از اینکه غالباً عیوب عرفی و شرعی با هم تلاقی دارند - به نظر می‌رسد حق با کسانی است که مفهوم غیبت را با بیان عیب عرفی به تنهایی و با بیان عیب شرعی به تنهایی نیز محقق می‌دانند. این مدعا را با چند دلیل می‌توان مستند ساخت:
 - نخست اینکه اطلاق ادله‌ای که در آن به ذکر عیب اشاره شده بود، شامل عیب عرفی و شرعی می‌شود و حسب تتبع، وجهی برای تقیید عیب به عیب عرفی و یا عیب شرعی یافت نشد.
 - ثانیاً برای ضابطه‌مند ساختن این عنصر مانند دیگر عناصر، باید به اقتضای کلام توجه کرد و حال غیبت‌شونده به دلیل تغییر افراد و حالات، قابلیت ملاک واقع شدن را ندارد. اگر عیبی شرعی و یا عرفی از غیبت‌شونده در غیاب او بیان شود، این کلام مقتضی کراهت و تنقیص و هتک حرمت است؛ حال اگر غیبت‌شونده به دلیل بی‌تفاوتی نسبت به شرعیات و یا اهمیت ندادن به عرفیات، عیب مذکور را عیب نداند، این وضعیت او نمی‌تواند مانع تحقق مفهوم غیبت شود؛ چرا که در مصادیق بی‌شماری موضع غیبت‌شونده به شرعیات و عرفیات برای گوینده معلوم نیست و توجه به حالات غیبت‌شونده که چه بسا متغیر نیز باشد، مانع از ضابطه‌مند ساختن عنصر می‌شود.
 - ثالثاً اگر قرار باشد بیان عیب شرعی، محقق مفهوم غیبت نباشد، استثنای تحریم غیبت متجاهر به فسق در مرحله حکم‌شناسی - که ادله متقنی دارد - بی‌معنی خواهد بود؛ چرا که در تعریف متجاهر به فسق گفته نشده، فاسق متجاهر کسی است که علناً گناهی را انجام دهد که آن گناه حتماً مصداق عیب عرفی نیز باشد، بلکه مطلق گناه، فسق است فارغ از اینکه عیب عرفی نیز باشد یا نباشد.
- ذیل این عنصر نکاتی لازم به ذکر است که بدون بیان آن‌ها، بحث محکوم به نقصان است:

۱. با نگاه به داوری عرف در مسائل گوناگون، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که عرف همواره برخاسته از یک منشأ صحیح و عقلانی نیست. به عبارت دیگر نه فقط در یک تحلیل علمی و تئوریک، بلکه با کار میدانی و آماری نیز این نتیجه قابل استحصال است که بخشی از عرف‌ها برخوردار از منشأ صحیح و برخی فاقد این ویژگی هستند و اینکه برخی معتقدند تمام عرف‌ها منشأ وحیانی و عقلانی دارند و مقدس هستند، قابل دفاع نیست.^{۲۴}

با توجه به نکته فوق، بیان می‌شود که مراد از عیب عرفی محقق مفهوم غیبت، عیوبی است که عرف برخاسته از مبدأ و منبع صحیح، مانند درک عقل، وحی و فطرت سلیم آن را عیب بداند نه عرفی که چنین منابعی نداشته و مشوب به اغراض شخصی و تقلید کورکورانه و این‌گونه مسائل باشد. به عنوان مثال اگر در عرفی استفاده نکردن از گروه نوازندگان موسیقی در مراسم عروسی و یا کراوات نزدن داماد، عیب تلقی می‌شود، این عرف برخاسته از منشأ صحیح نبوده و ذکر آن نیز مصداق عیبی که محقق مفهوم غیبت باشد، نیست.

۲. اگر بیان عیب شرعی محقق مفهوم غیبت است، آیا فقط منحصر در محرمات است و یا ارتکاب مکروهات نیز مصداق عیب شرعی است؟ مثلاً اگر شخص در مورد فرد غایب بگوید: «او غذای داغ می‌خورد یا چای داغ می‌نوشد». آیا بازگو کردن این عمل مکروه که - از نظر عرفی عیب شمرده نمی‌شود - مصداق عیبی است که بیان آن موجب تحقق مفهوم غیبت است؟ به نظر می‌رسد به دو دلیل، ذکر مکروهات نمی‌تواند مصداق بیان عیب شرعی باشد: نخست اینکه عموم مردم نسبت به اعمال مکروه اشراف ندارند و اگر قرار باشد ذکر مکروهات نیز مصداق ذکر عیب شرعی باشد، بسیاری از کلام‌ها ناخواسته، مصداق غیبت می‌شود و این مسئله با اصل سهل بودن شریعت سازگاری ندارد. ثانیاً کلامی که مشتمل بر بازگو کردن مکروهات باشد، اقتضای هتک حرمت و تخریب شخصیت غیبت‌شونده را ندارد و عرفاً اگر پشت سر کسی گفته شود که او غذای داغ می‌خورد، زمینه تنقیص و کراهت فرد غایب نیز پیش نمی‌آید؛ چرا که ارتکاب مکروهات به معنای انجام عمل مستحق عقاب و

^{۲۴}. «فقه و عرف»، ص ۶۸

دارای قبح فاعلی نیست. مگر عمل مکروهی که در عرف عیب شمرده شود که اینجا دیگر مصداق عیب شرعی محقق مفهوم غیبت نیست، بلکه در دایره عیب عرفی محقق مفهوم غیبت قرار می‌گیرد.

۲.۲.۲. موجود بودن عیب

موجودیت عیب در غیبت‌شونده از جمله مباحث پردامنه فقه در باب غیبت است. مبنای مختار این بود که هر کلامی اقتضای تنقیص فرد غایب را داشته باشد، محقق مفهوم غیبت است؛ چرا که ملازم با انتقاص، کراهت غیبت‌شونده و هتک حرمت اوست و همچنین بیان شد که انتقال معنا به مخاطب در قالب بدگویی فرد غایب، اقتضای تنقیص را دارد و بدگویی نیز در دو شاخه عیب‌گویی و بیان مطلب عادی با الفاظ منفی توضیح داده شد. با توجه به این مبنا، روشن است که وقتی عیب‌گویی، مصداق بدگویی است، تفاوتی میان بیان عیب موجود و ناموجود وجود ندارد و بررسی اینکه آیا بیان عیب ناموجود در غیبت‌شونده محقق مفهوم غیبت است یا خیر، در زمینه مفهوم‌شناسی این موضوع فقهی ثمره‌ای نخواهد داشت.

نکته لازم به ذکر اینکه در بیان عیب ناموجود، علاوه بر مفهوم غیبت، مفهوم «تهمت» نیز محقق می‌شود و تحقق چند عنوان بر یک فعل، مسئله پرتکراری در شریعت است؛ کما اینکه عنوان تهمت نیز همواره ملازم با عنوان کذب است و اگر در حضور غیبت‌شونده باشد، چه بسا عنوان ایذاء مؤمن نیز بر آن صادق باشد. بنابراین اگر عیب ناموجود گفته شد، سه مفهوم غیبت، تهمت و کذب محقق می‌شود و قبح این نوع از غیبت به مراتب شدیدتر از غیبتی است که در آن عیب موجود در غیبت‌شونده بیان شود. در بیان عیب موجود نیز عناوین دیگری مثل افشاء سرّ و ظلم به مؤمن صادق است و اجتماع عناوین بر یک فعل و مصداق محذوری ندارد.

هر چند مبنای اتخاذشده در اثبات تحقق مفهوم غیبت با بیان مطلق عیب - اعم از موجود و ناموجود - کفایت می‌کند، اما این دیدگاه را می‌توان با چند مؤید، همراه ساخت:

- نخست اینکه در آیه شریفه مربوط به غیبت، عرض مؤمن به منزله گوشت بدن او معرفی شده و اگر از بدن انسان زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می‌ماند.^{۲۵} غیبت، مایه مخدوش کردن آبروی مؤمن است و این پیامد منفی، منحصر بر بیان عیب موجود نیست؛ چرا که فرد غایب قدرت دفاع و رد اتهام را ندارد و ضمانتی نیست که مخاطب غیبت بعدها به موجود نبودن عیب مذکور در غیبت‌شونده پی ببرد.
- برخی از روایات نیز اشاره به تحقق مفهوم غیبت در بیان عیب ناموجود غیبت‌شونده دارند؛ از جمله این روایت که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: «مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِمَا فِيهِ لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ بَيْنَهُمَا فِي الْجَنَّةِ أَبَدًا، وَمَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِمَا لَيْسَ فِيهِ، فَقَدْ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ بَيْنَهُمَا»^{۲۶} کسی که از مؤمن به آنچه در او هست غیبت کند، خداوند هرگز آن دو را در بهشت جمع نمی‌کند و کسی که مؤمنی را به چیزی که در او نیست غیبت کند عصمت بین آن دو قطع می‌گردد» و همچنین اطلاق دیگر روایاتی^{۲۷} که دلالت بر ذکر مطلق عیب در تحقق مفهوم غیبت دارند، عدم انحصار بیان عیب موجود را می‌رساند. در مورد روایاتی^{۲۸} که بنا بر موجودیت

^{۲۵}. «تفسیر نور»، ج ۱۹، ص ۱۹۱

^{۲۶}. «وسائل الشیعة»، ج ۸، ص ۶۰۲

^{۲۷}. شأن نزول آیه دوازدهم سوره مبارکه حجرات که درمورد غیبت کردن دو نفر درباره سلمان و أسامه بود و آن دو عیبی را مطرح کرده بودند که در سلمان و أسامه وجود نداشت و با این حال پیامبر (ص) تعبیر «أكل لحم» را به کار بردند که ناظر به آیه غیبت است. «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، ج ۹، ص ۲۲۵

^{۲۸}. «اعْلَمْ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ» «بحار الانوار»، ج ۷۷، باب ما أوصى به رسول الله (ص) الی أبی ذر، ص ۹۱

عیب، غیبت و تهمت را تفکیک کرده‌اند، بیان می‌شود که - در صورت قوت سند - معصوم (ع) در بیان مقام تمام‌الموضوع غیبت و تعریف آن نبوده‌اند؛ بلکه اقسام غیبت را بیان کرده‌اند.

• برخی از فقها نیز تصریح بر این دارند که ماهیت غیبت با مطلق بدگویی محقق می‌شود و بیان عیب ناموجود نیز مصداق بدگویی و محقق مفهوم غیبت است.^{۲۹}

• در بین اهل لغت نیز برخی در تعریف غیبت، انطباق دو عنوان غیبت و تهمت بر یک مصداق را بدون محذور دانسته‌اند.^{۳۰}

• بررسی استعمالات عرفی نیز گواه بر این است که عرف، با بدگویی شدن در مورد فرد غایب، تلقی غیبت دارد و موجودیت عیب در غیبت‌شونده را مد نظر قرار نمی‌دهد، چرا که غیبت‌کننده، وانمود می‌کند که در حال بیان عیب موجود است و مخاطب غیبت نیز به دلیل عدم دسترسی فعلی به غیبت‌شونده، امکان پی‌جویی این مسئله را ندارد. بنابراین عرفاً موجودیت یا عدم موجودیت عیب، در تحقق مفهوم غیبت دخیل نیست.

در انتهای بحث درباره‌ی این عنصر به دو نکته باید توجه کرد: نخست اینکه مفهوم‌شناسی، یک فرآیند آلی برای رسیدن به تشخیص مصادیق و در نهایت فهم حکم شریعت درباره عنوان مذکور است و زمانی که دو طرف بحث یعنی غیبت و تهمت، - بر فرض عدم انطباق - هر دو عنوان حرام هستند، مناقشه در مفهوم‌شناسی، ثمره‌ای در پی نخواهد داشت.

شاید این پرسش ایجاد شود که با این مبنا، چه فرقی بین غیبت و تهمت است؟ پاسخ اینکه بررسی عناصر مقوم مفهوم این دو موضوع نشان می‌دهد نقطه افتراق تهمت و غیبت در بحث حضور و غیاب است؛ به این معنا که در

^{۲۹}. «المکاسب المحرمه»، ج ۱ ص ۲۵۶

^{۳۰}. «اغتَابَهُ اغْتِيَابًا إِذَا ذَكَرَهُ بِمَا يَكْرَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ هُوَ حَقٌّ ... فَإِنْ كَانَ بَاطِلًا فَهُوَ الْغَيْبَةُ فِي بَهْتٍ»: «المصباح المنير»، ج ۲، ص ۴۵۸

صدق عنوان تهمت، غایب بودن شخصی که نسبت به او تهمت زده می‌شود، شرط نیست؛ ولی در غیبت، غایب بودن غیبت‌شونده شرط است و به تبع این غیاب، امکان دفاع از وی سلب شده و موجب هتک حرمت و آبروبری و ظلم به او می‌شود؛ در حالی که در تهمت در صورت حضور، می‌تواند با دفاع از خود، عیب ناروای نسبت داده شده را پاسخ دهد و از مخدوش شدن عرض خود جلوگیری نماید.

۳.۲.۲. مستور بودن عیب

ظاهر برخی روایات^{۳۱} این است که مفهوم غیبت جایی صدق پیدا می‌کند که عیب مستور غیبت‌شونده گفته شود. برخی فقها^{۳۲} با توجه به این روایات، بر این باور شدند که بیان عیوب ظاهری غیبت نیست؛ البته ممکن است مصداق دیگر عناوین حرام مثل ایذاء مومن باشد. همچنین در آیه شریفه مربوط به غیبت^{۳۳}، خدای متعال نهی از تجسس را مقدم بر نهی از غیبت فرموده که توجه به این سیاق و قرینه مجاورت و ارتباط تجسس با عیوب مستور، ظاهراً اشاره به شرطیت ستر عیب در تحقق غیبت دارد.

اگر بنا را بر پذیرش عنصر تستر عیب در تحقق مفهوم غیبت بگذاریم، پرسش‌هایی پیرامون آن ایجاد می‌شود که بدون پاسخ به آن‌ها، مؤلفه مذکور در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته و حدود و ثغور آن معلوم نخواهد بود. برخی از این پرسش‌ها عبارتند از:

۳۱. «عبدالرحمن بن سیابه قال سمعت ابا عبد الله ع يقول: الغيبة أن تقول في أخيك ما ستره الله عليه و الا فالامر الظاهر مثل الحدة و العجلة فلا»: «کافی»، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب الغيبة و البهت، ص ۳۵۸ و «عَنْ رَجُلٍ لَا نَعْلَمُهُ إِلَّا يَحْيَى الْأَزْرَقَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبْهُ وَ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ»: همان مدرک

۳۲. «کتاب المکاسب»، ج ۱، ص ۳۸ و «مصباح الفقاهة»، ج ۱، ص ۵۱۱ و «حاشیة المکاسب (لایروانی)»، ج ۱ ص ۳۳

۳۳. «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا»: سوره مبارکه حجرات: ۴۹، آیه ۱۲

- عیب نسبت به چه کسی باید مستور باشد؟ نسبت به عموم مردم و یا نسبت به مخاطب غیبت؟ ممکن است عیبی را عموم مردم بدانند و برای مخاطب، مستور باشد و بالعکس عیبی برای مخاطب، مکشوف باشد اما برای عموم مردم مستور باشد.
- اگر ملاک، مستوریت عیب برای عموم مردم است، مراد از عموم مردم چه کسانی هستند؟ خانواده و نزدیکان شخص غایب و یا تمام کسانی که او را می‌شناسند؟ هر چند نسبت دور و یا ارتباط کمی داشته باشند. مثلاً خانواده فرد غایب نسبت به بخل او واقف هستند اما این عیب برای دوستان فرد غایب و دیگر اقوام او مستور است.
- گوینده از کجا باید بفهمد که عیب فرد غایب، مستور است یا مکشوف؟ شاید تلقی او بر ظهور عیب است ولی نظر مخاطب یا فرد غایب خلاف آن باشد و بالعکس ممکن است گوینده تصور می‌کرده عیب مستوری را ذکر کرده ولی در نظر مخاطب یا فرد غایب، عیب مکشوف بوده است.
- گاهی فرد غایب یک عیب ظاهری مانند «کریه المنظر بودن» دارد ولی مخاطب، فرد غایب را ندیده و زمینه دیدن او در آینده نیز فراهم نیست؛ آیا اینجا عیب ظاهری غایب به منزله عیب مکشوف است یا مستور؟
- حد تستر چیست؟ اگر مخاطب غیبت، نسبت به اصل عیب علم داشته و برای او ظاهر بوده اما تفصیل و جزئیات آن را نمی‌داند، اینجا عیب مستور حساب می‌شود یا مکشوف؟ به عنوان مثال اصل عیب وسواس بودن فرد غایب برای سامع، مکشوف بوده اما اینکه این وسواس بودن او در چه حدی از شدت و ضعف است، برای او مستور است. اگر گوینده، کلامی را بیان کند که جزئیات این عیب برای مخاطب، کشف شود، آیا مفهوم غیبت محقق می‌شود؟
- ملاک تستر چیست؟ برخی عیوب، تستر نسبی دارند و برخی عیوب، تستر مقطعی دارند. آیا عیوبی مانند عجز و ناتوانی، بدخط بودن، بدصدا بودن هنگام خواندن، وسواسی بودن، تنبل بودن و ... از عیوب مستور حساب می‌شود یا مکشوف؟

● مراد از ظهور در عیب ظاهری چیست؟ ظهور شخصی است که صرفاً نزد گوینده ظاهر است یا ظهور نوعی است که برای بیشتر مردم ظاهر است و یا ظهور شأنی است که خود به خود با کوچکترین ملاقات با شخص، ظاهر می‌شود مانند تندخویی؟ ملاک تشخیص نوع ظهور چیست؟

پرسش‌های مطرح‌شده و پرسش‌های گوناگونی دیگر که می‌توان درباره این عنصر بیان کرد، این مطلب را می‌رساند که اگر زاویه دید خود را نسبت به این عنصر تغییر ندهیم، امکان ضابطه‌مند کردن آن وجود ندارد.

آنچه در این میان راهگشاست، رجوع به مبنای اتخاذشده در مسئله است؛ مبنی بر اینکه باید به اقتضای کلام توجه کرد که آیا معنای منتقل‌شده به مخاطب و قالب تعبیر، اقتضای تنقیص فرد غایب را دارد یا ندارد. با توجه به این مبنا، می‌توان گفت که بیان عیب، چه مستور باشد و چه ظاهر، مصداق بدگویی بوده و اقتضای تنقیص فرد غایب را دارد.

همان‌گونه که در عنصر پیشین بیان شد، قید موجود بودن عیب یا عدم موجود بودن آن، شرط تحقق مفهوم غیبت نیست و فقط در صورت عدم موجودیت، به دلیل همراهی با دیگر عناوین حرام از جمله کذب و تهمت، گناه در مرتبه شدیدتری واقع می‌شود؛ در این عنصر نیز بیان می‌شود که تستّر و ظهور عیب، شرط تحقق مفهوم غیبت نیست؛ چرا که در هر صورت، ذکر عیب است و ذکر عیب اقتضای تنقیص دارد و تنقیص ملازم با کراهت فرد غایب و هتک حرمت اوست؛ متّهی اگر عیب مستوری بیان شود، به دلیل توأم شدن با عنوان افشای سرّ، بر شدت و قبح گناه می‌افزاید و این مسئله ارتباطی با تحقق مفهوم غیبت ندارد.

حال می‌توان گفت که این عنصر، ضابطه‌مند شده و برای فقیه در مقام حکم‌شناسی و برای مکلف در مقام مصداق‌شناسی، کارآمد بوده و ناظر بر ملاک و مناط غیبت است. آنچه باقی می‌ماند، ظاهر روایاتی است که بیان

عیب ظاهری را محقق مفهوم غیبت نمی‌دانستند و نظر فقهای که بر اساس این روایات، ستر عیب را در تحقق مفهوم غیبت شرط دانسته بودند.

مستند نظر این گروه از فقها، همین روایات است و در مورد روایات، نخست اینکه که محقق خوئی آن‌ها را ضعیف السند معرفی کرده^{۳۴} و ثانیاً روایات^{۳۵} دیگری وجود دارد که دال بر تحقق مفهوم غیبت با بیان عیوب ظاهری است. بنابراین با وجود ضعف سند و وجود روایات معارض، صرف اتکای به روایات، در رد یا تثبیت عنصر تستر عیب در تحقق مفهوم غیبت کارساز نیست و بی‌پاسخ ماندن پرسش‌های مطرح‌شده در ابتدای بحث و عدم امکان ضابطه‌مند ساختن این عنصر نیز نشان از عدم شرطیت ستر عیب در تحقق مفهوم غیبت دارد.

نکته آخر اینکه هر عیب ظاهری لزوماً به معنای عیب ظاهر نیست؛ چرا که اگر ملاک ظهور عیب برای مخاطب باشد، ممکن است او، هیچ‌گاه فرد غایب را نبیند که به عیب ظاهری او واقف شود؛ اما اگر بنا را بر این بگذاریم که عیوب ظاهری عموماً برای دیگران از جمله مخاطب، ظاهر هستند، پرسشی پیش می‌آید و آن اینکه گاهی در برخی نصوص دیده می‌شود، نام افراد به همراه واژه‌ای آمده که نشان از یک عیب ظاهری دارد و اگر طبق مبنای اتخاذشده، بیان مطلق عیب، محقق مفهوم غیبت باشد، تکلیف این‌گونه تعبیر چه می‌شود؟

پاسخ اینکه گاهی یک عنوان، به حسب ابواب مختلف فقهی، معانی متفاوتی پیدا می‌کند؛ مثلاً عنوان «مکروه» در باب عبادات به معنای انجام عملی است که ثواب عبادت را تقلیل می‌دهد؛ ولی همین عنوان در دیگر ابواب به معنای فعلی است که ترک آن، پاداش دارد.

^{۳۴}. «مصباح الفقاهة»، ج ۱، ص ۵۱۱

^{۳۵}. «و ذکر عنده (ص) رجل فقالوا ما أعجزه فقال (ص) اغتبتم صاحبكم»: «كشف الریبه»، ج ۱، ص ۵ و «عن عائشة أنها قالت: دخلت علينا امرأة فلما وكت أو مات بيدي أي قصيرة فقال صلى الله عليه وآله اغتبتها»: «بحار الانوار»، ج ۷۲، تنمۀ کتاب العشرة، باب الغيبة، ص ۲۴

در باب شرایط مبیع وقتی سخن از عیب به میان می‌آید، یکی از مصادیق آن، نقصان است؛ اما در باب غیبت وقتی سخن از نقصان به میان می‌آید، لزوماً مساوی با عیب نیست. به عنوان مثال اگر کسی تصادف کند و دامنه حرکتی دست یا پای او محدود شود، این وضعیت، مصداق نقص است که اگر فرض کنیم این شخص، کنیز باشد در باب شرایط مبیع، این حالت او عیب حساب می‌شود؛ اما در باب غیبت به معنای عیب نیست؛ چرا که بیان عیب در باب غیبت ملازم با تنقیص و اکراه و هتک حرمت است. اساساً در باب غیبت آنچه عیب تلقی می‌شود که یک بار معنایی منفی داشته و مصداق بدگویی باشد. پیش‌تر بیان شد که معیار صدق عیب، عرف برخاسته از منشأ صحیح و شرع مقدس است. نقص ظاهری در شرع، عیب محسوب نمی‌شود و در عرف مزبور نیز مادامی که این نقص با الفاظ خنثی بیان شود، جنبه منفی و عیب‌گویی به خود نمی‌گیرد و اگر با الفاظی با بار معنایی منفی بیان شود، بدگویی محقق شده و صدق این نحو از بدگویی منحصر در بیان نقص ظاهری نیست.

به این مثال‌ها توجه کنید:

- زید بعد از تصادف از ویلچر استفاده می‌کند.
- زید بعد از تصادف چلاق شده.
- با زید بلند صحبت کن گوشش سنگینه.
- با زید بلند صحبت کن گوشاش کره.

در مثال اول و سوم یک نقصان ظاهری با لفظ خنثی مطرح شده که نمی‌تواند مصداق بدگویی و عیب‌گویی باشد و ملازم با اکراه فرد غائب هم نیست؛ اما در مثال دوم و چهارم یک نقص ظاهری با الفاظ منفی بیان شده که مشعر به ذم بوده و مصداق بدگویی است. لذا این دو مثال مصداق غیبت است.

آری، اگر یک نقص ظاهری در عرف مساوی با عیب باشد یا ظهور شأنی و نوعی در عیب بودن داشته باشد، بدون بیان الفاظ نیز منفی محقق مفهوم غیبت است. مانند زشت بودن که یک نقص ظاهری است و در عرف، به عنوان عیب تلقی می‌شود و بیان آن محقق مفهوم غیبت است؛ ولی آنچه در برخی نصوص آمده مانند اشتر (کسی که پلک چشمش دچار آسیب شده باشد)، أعمش (کسی که از چشمش آب می‌ریزد)، أحول (کسی که دچار بیماری دو بینی است) و ... ناظر به یک نقصان ظاهری است که لزوماً مساوی با عیب نبوده و با لفظ خثی مطرح شده است.

۴. ۲. ۲. وجود بالفعل عیب

طبق آنچه تاکنون بیان شده، عیب‌گویی مصداق بدگویی است و بدگویی نیز مقتضی تنقیص و کراهت و هتک حرمت فرد غایب بوده و محقق مفهوم غیبت است. یکی از موضوعات مرتبط با عیب‌گویی بحث بالفعل بودن عیب در فرد غایب است. در غیبت بودن بیان عیب بالفعل فرد غایب، شک و شبهه‌ای نیست؛ بلکه نقطه ابهام در جایی است که گوینده عیبی را که فرد غایب در گذشته آن را داشته، بیان کند و یا اینکه عیبی را در آینده متوجه فرد غایب کند. به این مثال‌ها توجه کنید:

• زید پارسال معتاد بوده و الان ترک کرده.

• زید بالاخره یک کلاهبردار حرفه‌ای می‌شه.

به نظر می‌رسد در نگاه عرف و ذهنیت سامع غیبت، فرقی بین بیان عیب بالفعل و عیب مربوط به گذشته و آینده نیست. توضیح اینکه طبق مبنای اتخاذشده، باید به اقتضای کلام توجه کرد و اگر کلامی اقتضای تأمین مناطات غیبت را داشت، مصداق غیبت است.

اگر کسی عیب گذشته فرد غایب را بگوید، از ناحیه عیب، تنقیصی متوجه شخص غایب نمی‌شود؛ زیرا او دیگر از این عیب بری شده است، اما از این حیث که او در داشتن این عیب مسبوق به سابقه است و همین مسئله احتمال آلودگی مجدد او را تقویت می‌کند، به همین میزان تنقیص حاصل شده و شخصیت فرد غایب نزد سامع، تنزل پیدا می‌کند. در مورد چنین وضعیتی، تصور اکراه نوعی نیز دور از ذهن نیست؛ بنابراین بیان عیب گذشته نیز حاصل‌کننده مناطات غیبت بوده و مفهوم آن را محقق می‌سازد. آری؛ اگر عیب گذشته فرد غایب به نحوی باشد که بری شدن از آن، فی الحال نه تنها موجب تنزل جایگاه او نشود، بلکه مشعر به مدح باشد، دیگر نمی‌تواند محقق مفهوم غیبت باشد؛ به عنوان مثال گفته شود: «زید، اوایل که وارد حوزه شد، تنبلی می‌کرد ولی الان به شدت چسبیده به درس و بحث و الحمدلله توفیقات خوبی داره» اما در مورد ترک اعتیاد هر چند نشان دهنده اراده قوی فرد غایب است اما جنس عیب به نحوی است که تنزل جایگاه فرد غایب حتی پس از بری شدن هم عرفاً اتفاق می‌افتد.

در مورد بیان عیب آینده نیز می‌توان گفت هر چند گوینده، فی الحال عیبی را به فرد غایب نسبت نمی‌دهد، اما این ذهنیت در سامع ایجاد می‌شود که فرد غایب در حال حاضر شرایطی دارد که غیبت‌کننده، نسبت به آینده او این‌گونه پیش‌بینی می‌کند و به تبع آن تنقیص، اکراه و تخریب شخصیت فرد غایب حاصل شده و مفهوم غیبت محقق می‌شود. اگر غیبت‌کننده بگوید فرد غایب در آینده یک رباخوار قهار می‌شود سامع به این مسئله پی می‌برد که او فی الحال نسبت به مال حرام حساسیت لازم را ندارد که زمینه چنین قضاوتی را از سوی غیبت‌کننده ایجاد کرده است. عرفاً نمی‌توان انکار کرد که این‌گونه قضاوت‌ها نسبت به آینده افراد، ذهنیتی منفی درباره حال کنونی فرد غایب نیز ایجاد می‌کند؛ بنابراین مصداق بدگویی و مقتضی تنقیص است.

۵.۲.۲. مباشرت عیب با غیبت شونده

در رابطه با عنصر مباشرت عیب با غیبت شونده، روایتی وجود دارد که مصادیق ارتباط عیب با فرد را بیان می‌کند: «قال الصادق (ع): ... ووجه الغيبة تقع بذكر عيب في الخلق والخلق والفعل والمعاملة والمذهب والجهل وأشباهه»^{۳۶} ووجه غیبت واقع می‌شود با ذکر عیبی در مورد خلقت، اخلاق، عملکرد و معاشرت با دیگران، مذهب، نادانی و مانند آن.

فقه‌ها نیز با تکیه بر این روایت، بیان کرده‌اند که مفهوم غیبت، با نسبت دادن عیب، به موارد بیان شده در روایت و دیگر موارد مانند خانه، مرکب و لباس فرد غایب نیز محقق می‌شود.^{۳۷}

اما فارغ از این روایت و استناد فقها به آن، با تکیه بر مبنای اتخاذ شده در بحث و درک عقل و بررسی استعمالات عرفی، به بررسی این عنصر می‌پردازیم.

عیوب مرتبط با فرد غایب را در دو بخش می‌توان توضیح داد:

الف: عیوب مربوط به خلق و خُلق که در شاکله فرد غایب و ملازم اوست.

ب: عیوب مربوط به منتسبان فرد غایب: مانند اقوام، دوستان و اموال.

در بخش اول، نسبت دادن عیب به خلق و خُلق فرد غایب، بدون شک از موارد صدق مفهوم غیبت است و بحثی در آن نیست؛ ولی در مورد بخش دوم یعنی عیوب مربوط به منتسبان فرد غایب، می‌توان گفت اگر این انتساب به نحوی باشد که عیب به خود فرد برگردد و مصداق عیب‌گویی و بدگویی او باشد، مفهوم غیبت محقق می‌شود؛ در غیر این صورت به مجرد انتساب بدون رجوع عیب به فرد غایب نمی‌توان مفهوم غیبت را محقق دانست.

^{۳۶}. «مصباح الشریعه»، ج ۱، ص ۲۰۴

^{۳۷}. «کتاب المکاسب»، ج ۱، ص ۳۲۹ و «جواهر الکلام»، ج ۲۲، ص ۶۴

به این مثال‌ها توجه کنید:

- همیشه خانه زید کثیف است./پسر زید، بی ادب است./همه دوستان زید معتادند: در این مثال‌ها عیوب نسبت داده شده به منتسبان زید به خود زید برمی گردد: کثیف بودن همیشگی خانه زید به تنبلی و عدم نظافت زید برمی گردد. بی ادب بودن پسر زید عموماً به ناتوانی زید در تربیت فرزند برمی گردد و داشتن دوستان معتاد به بی‌مبالاتی زید برمی گردد.

- خانه زید در محله‌ای با فرهنگ پایین قرار دارد/ پدر زید، اهل نماز خواندن نیست/ همکار زید در اداره رشوه می‌گیرد: در این مثال‌ها هر چند نسبت دادن عیب به منتسبان به زید است اما عیوب آن‌ها به زید بر نمی‌گردد و مصداق عیب‌گویی و بدگویی او نیست.

نتیجه آنکه طبق مبنای مذکور، کلام باید اقتضای عیب‌گویی فرد غایب را داشته باشد و اگر بیان عیوب غیرمباشر با فرد غایب، عرفاً به او رجوع کند، مصداق بدگویی و غیبت بوده و در غیر این صورت، از دایره مفهومی غیبت خارج است.

نتیجه

در غیبت، غیبت‌کننده مراد خود را در قالبی از قوالب انتقال معنا به مخاطب غیبت، منتقل می‌کند. قالب و محتوا باید ویژگی‌هایی داشته باشد تا مفهوم غیبت محقق شود. پس از نگاهی به خاستگاه کشف عناصر مفهومی غیبت در لغت و نصوص شرعی و بررسی استعمالات عرف و با تکیه بر داوری عقل، این نتیجه حاصل شد که:

- تنها قالب بدگویی است که می‌تواند محقق مفهوم غیبت باشد؛ چرا که این قالب اقتضای تنقیص و هتک حرمت فرد غایب را دارد و کلام عادی و ذکر محاسن چنین اقتضایی ندارد.
- بدگویی نیز در دو شاخه عیب‌گویی و بیان مطالب عادی با به کار بردن الفاظ منفی صورت می‌گیرد.

- در شاخه عیب‌گویی که غالب بدگویی‌ها نیز به آن برمی‌گردد، معیار در آن، شرع و یا عرف است و معیار شخصی نمی‌تواند در صدق عیب‌گویی سنجه صحیحی باشد. معیار عرفی نیز باید برخاسته از منشأ صحیح شکل‌گیری عرف باشد.
- موجود بودن و مستور بودن عیب، در تحقق مفهوم غیبت تاثیری ندارد چرا که با بیان عیب ناموجود و عیب ظاهر نیز بدگویی محقق شده و با تحقق بدگویی، اقتضای تنقیص و زمینه شکل‌گیری مفهوم غیبت نیز فراهم شده است.
- در تحقق غیبت ملاک این است که معنای انتقالی، اقتضای تنقیص فرد غایب را داشته باشد و وجود بالفعل یا بالقوه و عیب‌گویی از منتسبان فرد غایب، زمانی که متوجه فرد غایب شود و به او برگردد در تحقق غیبت کافی است.

منابع

(۱) قرآن کریم

(۲) ابن اثیر، مجدالدین بن محمد، **النهایه فی غریب الحدیث والأثر**، انتشارات المکتبه العلمیه، بیروت، ۱۳۹۹ هـ

ق

(۳) انصاری، شیخ مرتضی، **کتاب المکاسب**، انتشارات تراث شیخ الاعظم، بی تا

(۴) ایروانی نجفی، میرزاعلی، **حاشیه المکاسب**، انتشارات کیا، تهران، ۱۳۸۴ هـ ش

(۵) شیخ بهایی، محمد بن حسین، **الاربعون حدیثا**، چاپ سوم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم،

۱۴۳۱ هـ ق

(۶) جعفر بن محمد (ع)، **امام ششم، مصباح الشریعه**، چاپ اول، انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت،

۱۴۰۰ هـ ق

(۷) الجوهری الفارابی، أبونصر اسماعیل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه**، احمد عبدالغفور عطار،

چاپ چهارم، انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق

(۸) حرّ عاملی، محمد بن الحسن، **وسائل الشیعه**، چاپ سوم، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء

التراث، قم، ۱۴۱۲ هـ ق

(۹) خوئی، سید ابوالقاسم، **مصباح الفقاهه**، تالیف محمدعلی توحیدی تبریزی، انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۷ هـ.

ق.

(۱۰) طباطبایی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، انتشارات اسماعیلیان، بی تا، بی جا

- (۱۱) طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، انتشارات موسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ ه ق
- (۱۲) عاملی جُبعی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، **کشف الریبه عن احکام الغیبه**، چاپ سوم، انتشارات دار المرتضوی للنشر، بی جا، ۱۳۹۰ ه ق
- (۱۳) علیدوست، ابوالقاسم، **فقه و عرف**، چاپ پنجم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.
- (۱۴) فیروزآبادی، مجدالدین، **القاموس المحیط**، انتشارات مؤسسه الرساله للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۲۶ ه. ق.
- (۱۵) فیومی، احمد بن محمد، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر**، انتشارات المكتبة العلمیة، بیروت، بی تا
- (۱۶) قرائتی، محسن، **تفسیر نور**، انتشارات مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۷ ه. ش.
- (۱۷) کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی (ط - الاسلامیة)**، چاپ چهارم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ه. ق.
- (۱۸) مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الأنوار**، چاپ دوم، انتشارات موسسه الوفاء، بی جا، ۱۴۰۳ ه. ق.
- (۱۹) مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، به همراه جمعی از نویسندگان، تهران، ۱۳۵۳ ه. ش.
- (۲۰) موسوی خمینی، سید روح‌الله، **المکاسب المحرمه**، تعلیق مجتبی تهرانی، انتشارات مهر، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.
- (۲۱) نجفی جواهری، شیخ محمدحسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، چاپ هفتم مصحح: محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۳۲ ه ق

رویکردهای پویا در فقه و حقوق اسلامی

دوره ۱۴، شماره ۲، ۱۴۰۳

EISSN:2538-4945

<https://sanad.iau.ir/journal/aqojap>

۲۲) نراقی، محمدمهدی بن ابی‌ذر، جامع السعادات، چاپ چهارم، انتشارات مؤسسه‌ی اعلی‌ی للمطبوعات،

بیروت، ۱۲۰۹ ه. ق.